

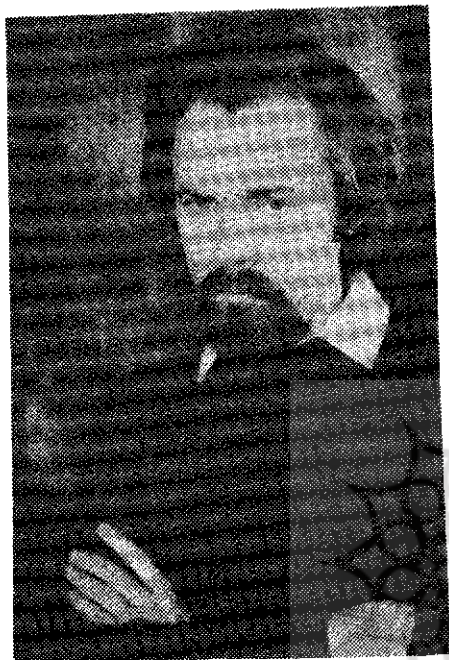
نوشته: آلابلیا کوا

## «کنستانتین لوپوشانسکی»

کارگردان فیلم: نامه‌های مرد مرده

پاسخی به سؤال (هملت):

### بودن یا نبودن



«کنستانتین لوپوشانسکی» فیلمنامه‌نویس و کارگردان فیلم «نامه‌های مرد مرده» است. این فیلم نخستین کار او در سینمای دانشتانی شوروی است. پس از به نمایش درآمدن فیلم «لوپوشانسکی» از شهرت زیادی برخوردار شد. این فیلم برای او جوایز بین‌المللی و انبوهی از نقدهای خوب و امیدبخش از سوی منتقدان شوروی و خارجی به ارمغان آورد. «لوپوشانسکی» کارگردان جوانی است اکنون چهل ساله است. پایان‌نامه‌اش را درباره نقد موسیقی روسیه نوشت و از آن دفاع کرد. پیشرفت او در کار سینما، کند اما خوب بوده است.

زندگی او را می‌توان در این چند جمله خلاصه کرد: پس از فارغ‌التحصیل شدن از دانشکده موسیقی وارد کنسرواتور «کازان» شد و بعد دوره فوق لیسانس را در شهر لنینگراد ادامه داد. زمانی که در اپرای «مالی» و تئاتر باله در لنینگراد کار می‌کرد، در سخنرانی‌هایی که در بخش کارگردانان تئاتر برگزار می‌شد شرکت می‌جست. در سن ۲۹ سالگی دوره سه‌ساله کارگردانی فیلم را با استادی «امیل لیتانو E. Lotyano» آغاز کرد و همچنین با استادانی چون «گلب پانفیلوف (Gleb Panfilov)» و «نیکیت میخالکوف N. Mikhalkov» نیز آشنا شد. و هنگامی که آندره تارکوفسکی سرگرم فیلمبرداری «استاکر» بود، «لوپوشانسکی» زیر نظر او دروس عملی‌اش را گذراند. «لوپوشانسکی» جوان است و هنوز اعتماد به نفس یک استاد را ندارد. آبارتمان او مثل خوابگاههای دانشجویی است. اسباب و اثاثیه کمی دارد و تا بخواهی کتاب‌همه‌جا

1. A. Belyakova .
2. Konstantin Lopushansky

هست، البته به جز سر جایش. با پسر کوچکش زندگی می‌کند و از اینرو خانه را بهر شکلی که باشد می‌توان پذیرفت.

وقتی از «لوپوشانسکی» درخواست کردم برای مصاحبه کوتاهی آماده شود، پسر شش ساله‌اش در بستر بیماری بود و پدر نیز بدطوری سرفه می‌کرد. هوای لنینگراد آن سال یخبندان بود و تقریباً همه سرما خورده بودند و پشت سر هم عطسه می‌کردند، با وجود این، برای دیدار با «لوپوشانسکی» اصرار می‌ورزیدم. آخر پیدا کردن او کار چندان آسانی نبود. از جمله برنامه‌هایش هم این بود که به آلمان غربی و فنلاند سفر کند.

«نامه‌های مرد مرده» فیلمی وحشت‌انگیز در مورد زمستان حاصل شده پس از انفجار هسته‌ای و نیز سرنوشت بازماندگان این فاجعه است. فیلم را به دشواری می‌توان خلاصه کرد. بایده آن را دید و به تحسینش نشست. دختر پانزده ساله من پس از دیدن این فیلم دیگر خواب به چشمانش راه نیافت. فیلمی چنان نافذ و قوی که تنها بسا احساس نیرومند



قلبی می‌توان آن را ساخت و بس ببینیم انگیزه شخصی «لوپوشانسکی» برای ساختن فیلم «نامه‌های مرد مرده» چه بوده است؟ «لوپوشانسکی» خود می‌گوید:

«سرگذشت زندگی هر خانواده‌ای که در اتحاد شوروی بسر می‌برد، از جنگ گذشته نشأت می‌گیرد. این موضوع برای من بی‌نهایت تکان‌دهنده و پرتحرک بود. من در سال ۱۹۴۷ به دنیا آمدم. وقتی پسر کوچکی

بودم نزد پدر و مادرم، نساختن ویلون را یاد گرفتم. بعد متوجه شدم که پس از جنگ، بسیاری از مردم تلاش می‌کردند به فرزندان‌شان موسیقی، نقاشی و طراحی صحنه‌های رقص را تعلیم دهند. به گمان من این امر تصادفی نبود. مردم شدیداً در طلب زیبایی بودند. «شش ساله بودم که پدرم دارفانی را وداع گفت. جوانتر از سن حالای من بود و به علت زخم‌های شدیدی که در دوران جنگ برداشته بود در گذشت. پدر من داوطلبانه در جنگ شرکت کرده بود. مادرم یتیم بود و در پرورشگاه بزرگ شده بود.»

«انگیزه دیگر، وجود پسر من بود. تازه کار نوشتن فیلمنامه را شروع کرده بودم، پسر من «سریوژا» که آن موقع سه ساله بود، در جریان يك طوفان رعد و برق از من پرسید «پدر این يك جنگ هسته‌ایست؟» من از چنین واکنشی آنهم از يك بچه سخت جا خوردم.

«می‌توانم بگویم که موضوع فیلم را من انتخاب نکردم بلکه موضوع مرا برگزید. در اوایل سالهای ۱۹۸۵، وضعیت بین‌المللی، سخت وخیم و خطرناک شده بود. برای نخستین بار تهدید جنگ هسته‌ای و نیز به همراه آن، مفهوم زمستان هسته‌ای، یا شب هسته‌ای، مردم را وحشت زده کرده بود. آنگاه کمیته صلح دانشمندان شوروی، برای مقابله با تهدیدات هسته‌ای به سرپرستی استاد دانشگاه ولیخوف (Velikhov)، تأسیس شد.

«آن موقع بود که نوشتن فیلمنامه را شروع کردم. کار ساده‌ای نبود. اوایل سالهای

۸۰ برای سینمای شوروی سالهای سختی بود. روابط بین سازندگان فیلم و کمیته سینمایی کشور تیره و تار شده بود. هر چند استودیوهای «لن فیلم» *Len Film* مرا مورد حمایت قرار دادند، فیلمنامه پذیرفته نشد. ظاهراً به این علت که سابق بر این فیلمی در باب همین موضوع ساخته نشده بود و فیلمنامه بیش از حد سلال آور، ضد و نقیض و نیشدار بود. این موضوع فراتر از عقاید کلیشه‌ای مطرح در فیلمهای متوسط و در عین حال راحت و روان و یکدست بود. وحشت زمستان هسته‌ای در آن متن متناقض بنظر می‌رسید، هر چند که پیام ضد جنگ بسیار رسا بود.

«هر فیلمساز زن یا مردی در نخستین اثرش می‌کوشد که موضوعی تازه و شخصی را مطرح کند. در غیر این صورت اصلاً فایده فیلم ساختن در چیست؟ حقیقت همیشه متعالی است. چنین خاستگاهی، خلاف عقاید کسانی بود که می‌کوشیدند همه افراد را تا سطحی مشخص پائین بیاورند.

«برای کمک و یاری، به دانشمندان روی آوردم و شخصاً به «ولیفوف» استاد دانشگاه مراجعه کردم. دانشمندان می‌دانند چگونه دیدگاههای خود را مطرح کنند و سپس به دفاع از آن پردازند. «آنا تولی گدومیکو»، متخصص برجسته امور افریقایی قبول کرد که مقام مشاور علمی فیلم را به عهده گیرد. همیشه می‌توان آدمهای شجاع و جسور را پیدا کرد. «سرگی گرازسیموف»، *Grasimov* کارگردان فقید فیلم، صریحاً علیه موضع «کمیته سینمایی کشور» مطالبی اظهار داشت و همین حمایت شفاهی، خود پشتوانه‌ای برای فیلمنامه‌ام به حساب آمد و تولید فیلم شروع شد.»

«شروع کار سخت و دشوار بود. ما در محلی نزدیک لنینگراد که چند خرابه باقی مانده از دوران جنگ را در قاعه نظامی کرون اشتاقت «*Kronstadt*» داشت، فیلمبرداری را آغاز کردیم. زمستان بود و دستگاه تولید بادی و فقه کاری کرد. دود مصنوعی، نفس کشیدن را دشوار ساخته بود. تمامی کارکنان مجبور بودند از ماسکهای ضد گاز استفاده کنند...»

«نامه‌های مرد مرده» قبلاً نیز یک بار در پایان نامه کوتاه «لوسوشانسکی» به نام «سولو» *Solo* که سرگذشت موسیقیدانهایی است که در لنینگراد محاصره شده بسر می‌بردند، ساخته شده بود. در آن فیلم نیز صحنه‌هایی از محاصره شهر؛ پنجره‌هایی که پوشیده از یخ بود، امدادهای بی حرکت روی ریلهای برف گرفته مردمی که خود را در شالی پیچیده‌اند و به آرامی در هوای تاریک و گرفته زمستانی گام برمی‌دارند وجود داشت. این فیلم، فیلمی فانتزی درباره نتیجه یک فاجعه هسته‌ای نبود، بلکه واقیعت زمستان سال ۱۹۴۱ را نشان می‌داد.

«وقتی که ما «نامه‌های مرد مرده» را به پایان بردیم، موقعیت سینما در حال تحول بود و به سوی آینده‌ای بهتر پیش می‌رفت. بسیاری از مخالفین فیلم آنگاه از درسازش درآمدند.»

«ما کشوری را که حوادث فیلم در آنجا اتفاق می‌افتد مشخص نکرده‌ایم، زیرا این فیلم به منزله زنگ خطر برای تمامی مردم جهان است.»

«در مورد صحنه پایانی، گفت و گوهای زیادی در جریان بود. بدیهی است که

شخصیتهای فیلم سرنوشت محتومی دارند. اما لحن *Intonation* فیلم جایی برای امیدواری باقی می‌گذارد انسان باید امیدوار باشد، چنانکه پوشکین گفته است «خواهر مصیبت، امید عالی مرتبه است...»

«می‌پرسید که در حال حاضر سرگرم فیلمبردای چه کاری هستیم؟ تصمیم گرفته‌ام به داستانهای علمی، تخیلی، فلسفی و فسادار بمانم؛ همان روش سنتی که «تسارکوفسکی» در فیلمهای «استاکر» *Stalker* و «سولاریس» *Solaris* بنیان نهاده است. موضوع مسئولیت علم، برای پیشرفت و مسئولیت بشر به طبیعت و زندگی مطرح است. فیلمهایی از این دست، سبک و سیاق خود را دارند و با فیلمهای سرگرم‌کننده علمی تخیلی کاملاً متفاوتند.»

«به چه کسانی به‌عنوان استاد خود احترام می‌گذارید؟»

«دو تن که از نظر ادبی تأثیر بسزایی روی من داشته‌اند عبارتند از برادبری *Brodbery* و داستایوسکی. امروزه روز هنگامی که بشر به مشکلات انسانی می‌اندیشد، در می‌یابد که بی‌داستایوسکی هیچ‌کاری ممکن نیست. داستایوسکی در سطحی جهانی می‌اندیشد و قلبش از رنج موجود در تمامی نقاط جهان به‌درد می‌آید. می‌خواهم به ادبیات سنتی شوروی و روسی سخت پای‌بند باقی بمانم. به‌عنوان یک فیلم‌ساز به ادبیات سنتی اروپا، که بیش از سینماگران آمریکایی به تجزیه و تحلیل فلسفی زندگی می‌پردازند، تمایل دارم. بی‌نهایت شیفته «برگمان» و «برسون» هستم.»

ترجمه: سیمین‌دخت چهره‌گشا

